

شیخ مرتضیٰ انصاری اسوه فضیلت



حسن اردشیری

تولد

مرتضی، بزرگ‌ترین فرزند شیخ محمد امین بود که در روز عید غدیر سال ۱۲۱۴ هـ. ق در شمال غربی بقعه سبز قبای شهر دزفول، در خاندان با فضل و ادب به دنیا آمد.^۱ شب قبل از تولدش، مادرش در خواب می‌بیند که حضرت صادق علیه السلام، قرآنی مُذَهَّب به وی می‌دهد، که خوابش را به «فرزند جلیل القدر»

تعبیر می‌نمایند. مسلماً این رؤیایی صادق بود که باعث شد مادرش وی را هیچ‌گاه بدون وضو شیر ندهد.^۲ پدرش که از عالمان راستین و مبلغان دین مبین اسلام بود، در سال ۱۲۴۸ هـ. ق در اثر بیماری طاعون در خارج از شهر دزفول درگذشت و مادرش نیز که دختر شیخ یعقوب و از زنان پرهیزگار روزگار خود بود در

۲. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، حاج مرتضی انصاری، قم، دبیرخانه کنگره بزرگداشت دوستین سالگرد شیخ اعظم انصاری، ج ۱، ۱۳۷۳، ص ۷۷.

۱. فقهای نامدار، عقیقی بخشایشی، صدر، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ج ۲، ۱۳۷۲، ص ۳۲۳.

سطح در نزد عمویش شیخ حسن انصاری، در سال ۱۲۳۲ هـ. ق در سن هجده سالگی به همراه پدر بزرگوارش به طرف عتبات عالیات حرکت نمود. ایشان بنا به سفارش شیخ حسین انصاری در کربلا با سید محمد مجاهد، فرزند سید علی (صاحب ریاض) آشنا شد و به مدت چهار سال در محضر ایشان و شریف العلمای مازندرانی شاگردی کرد و به درس و بحث پرداخت و در هنگام هجوم داود پاشا به کربلا، به همراه علما به کاظمین مهاجرت نموده و پس از چند روزی به دزفول بازگشت.^۳

بیشتر در دزفول ماند و برای بار دوم به کربلا بازگشت و یک سال و اندی از محضر شریف العلماء استفاده کرد و پس از آن به نجف رفته؛ در درس

سال ۱۲۷۹ هـ. ق در نجف اشرف از دنیا رفت و شیخ را با غم و اندوهی فراوان، تنها گذاشت.^۱

نسب شیخ

در انتساب شیخ و خاندانش به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی معروف پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گونه شک و تردیدی نیست؛ زیرا گذشته از شجره نامه‌هایی که در دسترس بعضی از افراد این خاندان می‌باشد، شیخ اسدالله انصاری معروف به امین الواعظین تهرانی نیز در کتابش به نام «حدائق الادب» به نقل از کتاب «مشيخة الجابریة»، پدران شیخ انصاری را تا جابر بن عبدالله انصاری نوشته است.^۲

تحصیلات

از همان کودکی، آثار بزرگی، نبوغ و هوش سرشارش، هویدا بود.

شیخ پس از فراگیری قرآن، گذراندن دوران مکتب و دروس

۱. همان، صص ۷۸ - ۸۰.

۲. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۰.

۳. نامداران راحل، کریم جوانشیر، سالار، ۱۳۷۵.

چ ۱، ص ۱۰۳.

شیخ موسی کاشف الغطاء حاضر شد و بعد به دزفول بازگشت.^۱

شیخ در سال ۱۲۴۰ هـ. ق به قصد زیارت حرم امام رضا علیه السلام از دزفول خارج شد. وقتی وی به همراه برادرش شیخ منصور به بروجرد رسید، بنا به درخواست شیخ اسدالله مشهور به حجت الاسلام بروجردی به مدت یک ماه در آنجا ماند و پس از آن به اصفهان رفته، در درس حاج سید محمد باقر شفتی رشتی معروف به حجت الاسلام رشتی که ریاست دینی اصفهان را بر عهده داشتند، شرکت کرد. از این شرکت در کلاس خاطره‌هایی نیز وجود دارد که به شرح زیر است: سید در هنگام درس اشکالی را بر شاگردان القاء کرد. شیخ مرتضی که در پایین مجلس نشسته بود، پاسخ اشکال را به یکی از شاگردان گفت و از درس خارج شد. هنگامی که شاگرد پاسخ اشکال را

داد، سید گفت: «این جواب را یا حضرت حجت بن الحسن علیه السلام به تو تلقین کرده است یا شیخ مرتضی نجفی. هنگامی که آن شاگرد ماجرا را گفت: سید به جستجوی شیخ پرداخت. وقتی که مکان اقامت ایشان را یافت، عزم دیدار نمود که شیخ گفت: «به زحمت ایشان راضی نیستم» و به همراهی برادرش به سوی خانه سید روانه شد که در میانه راه با سید دیدار کرد و سید ایشان را به منزل برد. شیخ نیز که اصرارهای فراوان سید را در ماندن و اقامت در اصفهان دید، به بهانه دیدار مادر از اصفهان به سوی دزفول حرکت کرد.^۲ از دیگر سفرهای ایشان سفر به کاشان بود که بواسطه عظمت و بزرگی ملا احمد نراقی رحمته الله علیه، چهار سال در درسهای وی شرکت کرد و پس از آن، وقتی خواست به سوی مشهد

۱. دریای فقاقت، سید عبدالرضا موسوی، مرکز

پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ج اول، ۱۳۸۲،

ص ۱۷ - ۱۶.

۱. فقهای نامدار، ص ۲۲۴.

۲. شریف العلماء؛ ملا محمد یا محمد شریف مازندرانی؛
 ۳ و ۴- شیخ موسی و شیخ علی کاشف الغطاء؛
 ۵. سید محمد مجاهد، فرزند سید علی صاحب ریاض؛
 ۶. حاج ملا احمد نراقی.

شاگردان شیخ

شاید بتوان گفت بیش تر مجتهدان و عالمان معروف شیعه در میانه قرن سیزدهم تا اوایل قرن چهاردهم، شخصیتهایی هستند که از مکتب علمی شیخ انصاری برخاسته اند. به قولی در جلسه درس شیخ نزدیک به پانصد نفر حاضر می شدند و البته میرزا محمد همدانی، شاگرد شیخ، شمار شاگردان ایشان را تا سه هزار نفر یا بیش تر گزارش می کند.^۳

شاگردان درجه اول و ممتاز شیخ چهار نفرند که عبارتند از:

۱. میرزای شیرازی (میرزا محمد حسن شیرازی)؛

حرکت کند، ملا اجازة [اجتهاد] مبسوطی برای وی صادر نمود و در آن، شیخ را به بهترین عبارتها ستود. شیخ و برادرش پس از کاشان، چند ماهی را در مشهد مقدس، ماندند و پس از آن به سوی تهران حرکت نمودند، مدتی را در مدرسه «مادر شاه» ساکن شدند.^۱ شیخ و برادرش پس از ۶ سال مسافرت دوباره به دزفول بازگشتند و با استقبال اهالی شهر روبرو شدند.^۲ شیخ پس از ۴ سالی که در دزفول ساکن بود، دوباره به سوی نجف اشرف حرکت کرد؛ در حالی که دو تن از مردان بزرگ علمی شیعه در آن روزگار؛ یعنی شیخ علی، فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ محمد حسن (صاحب جواهر) در رأس حوزه بودند.

اساتید وی به شرح زیر هستند:

۱. شیخ حسین انصاری دزفولی؛

۱. فقهای نامدار، ص ۲۲۶.

۲. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۹۲.

۳. دریای فقاها، ص ۲۳.

کتاب رجال، رساله‌ای در قطع، ظن، اصالة البرائة، استصحاب، تعادل و تراجیح، (که در این پنج رساله) به نام فرائد الاصول یا رسائل به چاپ رسیدند)، رساله‌ای در قاعده «لا ضرر و لا ضرار»، «قضاء عن المیت»، مسئله مشتق، مواسعه و مضایقه، «التسامح فی ادلة السنن»، رساله در قاعده «مَنْ مَلَكَ شَيْئاً مَلَكَ الْاِقْرَارُ بِهِ»، مکاسب یا متاجر (کتاب درسی حوزه)، اصول فقه، رساله‌ای در رد کسانی که اخبار را قطعیة الصدور می‌دانند، قرعه، حواشی متفرقه بر عوائد نراقی، رساله‌ای در رد حرام بودن متعه.^۲

مقام علمی شیخ

درباره مقام علمی شیخ انصاری گفته‌اند: سید حسین کوه‌کمره‌ای که از عالمان روزگار شیخ بوده و مجلس درس نیز داشته است، روزی پیش از آمدن شاگردان، در محل درس حاضر

۲. میرزای رشتی (حاج میرزا حبیب الله رشتی)؛

۳. آقا حسن نجم آبادی تهرانی؛

۴. آقا سید حسین کوه‌کمره‌ای.

برخی دیگر از شاگردان شیخ عبارتند از:

۱. حاج شیخ جعفر شوشتری؛

۲. سید جمال الدین اسدآبادی؛

۳. آخوند محمد کاظم خراسانی.^۱

آثار علمی

علی‌رغم اینکه چشم شیخ ضعیف بود و همچنین به مسئولیتهای مرجعیت و ریاست علمی حوزه و تدریس اهتمام داشت، بیش از سی جلد کتاب، از آن بزرگوار به یادگار مانده است که عبارتند از:

رساله‌هایی در ارث، تقیه، تیمم، خمس، زکات، صلاة، تقلید، رضاع، خلل، حاشیه بر استصحاب قوانین، مناسک حج، حاشیه بر نجاة العباد شیخ محمد حسن نجفی، حاشیه بر حاشیه بغیة الطالب، کتاب طهارت،

۲. ریحانة الادب، مدرسی تبریزی، محمد علی،

چاپ حیدری، انتشارات خیام، ج ۴، ۱۳۷۴، ج ۱،

شیخ از نگاه دیگران

۱. علامه نوری: خداوند بر جابر بن عبدالله انصاری تفضّل نمود و از صلب او، مردی برون آورد که ملت و دین را به علم و زهد و عبادت و کیاست یاری کرد و علمای گذشته به رتبه او نرسیدند و رجال علم بعد از او هم به آن رتبه و مقام نخواهند رسید.^۲

۲. علامه کاشف الغطاء - استاد شیخ - : «به خدا سوگند! او مجتهد علی الاطلاق است» و در شأن وی به شیخ جعفر شوشتری می‌گوید: «هر چیزی در هنگام شنیدن بیش از دیدن جلوه می‌کند، به جز شیخ مرتضی که دیدنش از شنیدن وصف او عظیم‌تر و والاتر است».^۳

۳. آیت الله العظمی آقا موسی زنجانی: «شیخ در حوزه‌های علمیه به

شد و در گوشه مسجد، شیخ ژولیده‌ای را با چند نفر شاگرد در حال تدریس دید. سید حسین به درس او گوش داد و احساس کرد که وی بسیار محققانه بحث می‌کند. روز دیگر، زودتر آمد و به درس شیخ گوش داد. وقتی تدریس او را دید، اعتقادش بیشتر شد و احساس کرد که از خودش فاضل‌تر است و اگر شاگردانش به جای درس او، در درس این شیخ حاضر شوند، بهره بیشتری خواهند برد، از اینرو، روز دیگر به شاگردانش گفت: این شیخ که در آن گوشه با چند نفر شاگرد نشسته است، برای تدریس از من شایسته‌تر است و خود من نیز از او بهره می‌برم، همه با هم به درس او می‌رویم». از آن روز سید حسین و شاگردانش در مجلس درس شیخ حاضر شدند.^۱

۲. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۹۸.

۳. اندیشه‌های سیاسی شیخ انصاری، مهاجر، محسن، قم، دبیرخانه کنگره دومین سالگرد میلاد شیخ انصاری، چ اول، ۱۳۷۳، ص ۵.

۱. گلشن ابرار، ص ۳۳۹، «برگرفته از عدل الهی، شهید مرتضی مطهری».

ویژگیهای نیکو

۱. زهدورزی

الف. زهد و عبادت شیخ آنچنان شایع و معروف بوده است که عامه نیز در شأن وی سخنها گفته‌اند؛ مثلاً سلطان عثمانی چون از والی عراق - که از اهل سنت بود - احوال شیخ را پرسید: وی در پاسخ گفت: «والله هو الفاروق الاعظم» به خدا سوگند! او فاروق اعظم است.^۱

ب. بالیوز، نماینده سیاسی انگلستان در بغداد که دو سال در پی شرفیابی به خدمت شیخ بود و موفق نشده بود، سرانجام در بیابان، وقتی که شیخ برای زیارت حضرت سلمان می‌رفت، او را دید. او در توصیف شیخ می‌نویسد: «به خدا سوگند! وی یا عیسی بن مریم یا نایب خاص او است.»^۲

ج. همچنین در زهد شیخ نقل شده است که روزی همسر شیخ

عنوان فقیهی زاهد و عالمی وارسته و اصولی نوآور شناخته شده است تا آنجا که در میان متأخران، لقب شیخ مطلق و مؤسس و خاتم الفقهاء و المجتهدین ویژه اوست و در شأن او گفته‌اند: «هو تالی العصمة علماً و عَمَلًا؛ او از نظر علم و عمل بعد از معصوم قرار دارد.»^۳

۴. میرزا حبیب الله رشتی: «شیخ سه چیز ممتاز داشت: علم، سیاست، زهد. سیاست را به حاج میرزا محمد حسن شیرازی و علم را به من داد و زهد را با خود به قبر برد.»^۴

۵. ملا احمد نراقی: «بهره‌ای که من از این جوان بردم، بیش از بهره‌ای بود که او از من برد. در سفرهای گوناگون بیش از پنجاه مجتهد مسلم دیدم که هیچ یک مانند شیخ مرتضی نبودند.»^۵

۱. ابعاد شخصیت شیخ انصاری، سید موسی

شیرازی زنجانی، قم، ج اول، ۱۳۷۳، ص ۱۵.

۲. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۹۱.

۴. زندگی و شخصیت، شیخ انصاری، ص ۱۰۹.

۵. همان، ص ۱۰۹.

انصاری از او خواست تا چادرشبی برای پوشانیدن رختخوابهای منزل خریداری کند. شیخ به دلیل تقوا و پارسایی اش، بدین کار تن در نداد. همسر شیخ که از نمایان بودن رختخوابها در گوشه اتاق ناراحت بود، پس از ناامید شدن از جلب موافقت شیخ، در خرید گوشت صرفه جویی کرد. وی به جای سه سیر گوشت، تا مدتی دو سیر و نیم می خرید و با مبلغ باقیمانده که پس انداز می شد، توانست یک چادر شب بخرد.

وقتی شیخ، آن چادر را دید، چگونگی خرید آن را دانست، با ناراحتی گفت: «افسوس که تا به حال، مقداری از وجوه بیت‌المال بی جهت مصرف شده است. من گمان می کردم سه سیر گوشت، حداقلی است که ما می توانیم با آن زندگی کنیم و اکنون به نادرستی این پندار پی بردم. آنگاه دستور داد تا آن چادر شب را پس دهند و از آن روز به بعد،

به جای سه سیر گوشت، دو سیر و نیم بخرند.^۱

۲. عبادت

عبادهای، شیخ از سن بلوغ تا آخر عمر، گذشته از واجبات، نافله‌ها، دعاها و تعقیبات در هر روز به قرار زیر بوده است:

الف. قرائت یک جزء کلام الله؛

ب. نماز حضرت جعفر طیار؛

ج. زیارت جامعه و عاشورا.^۲

۳. احتیاط در مصرف وجوه شرعی

با وجود آن همه وجوه شرعی که شیعیان برای شیخ می فرستادند، وی مانند یک فقیر زندگی را می گذراند. حتی اموالی را که به عنوان هدیه به وی می دادند، میان طلاب و نیازمندان تقسیم می کرد.^۳

۱. سیمای فرزندگان، رضا مختاری، قم، بوستان

کتاب، ج ۸، ۱۳۷۴، ص ۴۳۰.

۲. قصص العلماء، تکابنی، میرزا محمد، قم،

حضور، ج اول، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲.

۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۱۰،

فقه‌های نامدار، ص ۲۷۷.

مادر شیخ از زنان عابد
 بود، به گونه‌ای که
 نافله‌های شب را تا هنگام
 مرگ ترک نکرد و شیخ،
 سحرها نخست مقدمات
 نماز شب مادر را فراهم
 می‌نمود، حتی آب وضویش
 را در صورت نیاز، گرم
 می‌کرد، سپس خود به نماز
 می‌ایستاد..

۴. عزت نفس

شیخ منصور انصاری - برادر شیخ -
 در زمان مرجعیت عامه وی، به قصد
 زیارت راهی مشهد مقدس شد. هنگام
 حرکت، شیخ انصاری به او گفت: «در
 این سفر، خواه ناخواه میان تو و شاه
 و امیران دولت ایران ملاقاتی روی
 خواهد داد، عزت نفست را از دست
 مده و از آنها پولی قبول مکن و بدین

وسيله خود را بنده آنان نساز! وگرنه
 اگر چیزی از ایشان پذیرفتی، دیگر
 پیش من نیا و در بازگشت از مشهد،
 در دزفول بمان»^۱.

۵. پرهیز از ریاست

آیت الله العظمی موسی زنجانی
 می‌فرماید: «با وجود اینکه بسیاری از
 خواص، شیخ را بر صاحب جواهر
 مقدم می‌دانسته‌اند؛ ولی هر چه سراغ
 شیخ می‌روند که رساله بنویسد، او
 می‌گوید: صاحب جواهر هست و به
 خود اجازه نمی‌دهد که در مقابل وی،
 موجودیتی برای خود قایل شود و
 رساله بدهد. این مطلب هم بر عقل و
 هم بر تقوای فوق‌العاده ایشان دلالت
 دارد»^۲.

۶. مبارزه با نفس

عالم بزرگوار آقا میرزا محمد تقی
 اردوبادی از مظفر الدین شاه قاجار و
 او نیز از عالمی نقل می‌کند: «وقتی در

۱. سیمای فرزنانگان، ص ۳۹۹.

۲. ابعاد شخصیت شیخ انصاری، شبیری زنجانی،

سید موسی، قم، ج اول، ۱۳۷۳، صص ۱۶ - ۱۵.

۷. ترس از روز جزا

روزی مادر شیخ با اعتراض به او گفت: «با این همه وجوهی که شیعیان نزد شما می‌آورند، چرا برادرت منصور را کم‌تر رعایت می‌کنی و به او مخارج کافی نمی‌دهی؟» شیخ در این هنگام، بی‌درنگ کلید اتاقی که وجوه شرعی را در آن گذاشته بود، به او داد و گفت: «هر قدر صلاح می‌دانی به فرزندت بده؛ ولی در قیامت هم خودت جواب‌گو باش.»

آن زن صالحه چون خود را در مقابل کاری بزرگ دید، از این کار خودداری ورزید و گفت: «هیچ گاه برای رفاه چند روزه فرزندم، خود را در قیامت گرفتار نخواهم کرد.»^۱

۸. احترام به سادات

داستانهای فراوانی از علاقه شیخ به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نقل شده است که ما به نقل دو مورد از آنها اکتفا می‌کنیم:

نجف اشرف، محضر شیخ انصاری حاضر می‌شدم، شبی در عالم رؤیا، شیطان را دیدم که چند ریسمان در دست داشت، پرسیدم: اینها را برای چه به دست گرفته‌ای؟ گفت: اینها را به مردم می‌بندم و به سمت خود می‌کشم. در روز گذشته یکی از اینها را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و از اتاقش تا بیرون کوچه کشیدم؛ ولی در میان کوچه از قید رها شد و برگشت. وقتی بیدار شدم، خواب خود را نزد شیخ عرض کردم، شیخ فرمود: شیطان راست گفته است. او دیروز می‌خواست به لطایف الحیل مرا گول زند؛ زیرا چیزی در خانه لازم شده بود و من پولی نداشتم، با خود گفتم: یک قیران از سهم امام را که نزد من بی‌مصرف مانده است، به عنوان قرض برمی‌دارم و سپس ادا می‌کنم، وقتی آن پول را برداشتم و به کوچه آمدم، پشیمان شدم و آن را به جای اولش برگرداندم.^۱

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۱۴.

۲. سیمای فرزندان، ص ۴۲۷.

۹. فروتنی

با توجه به بزرگی ایشان در دانش و تقوا، بارها پیش می‌آمد که وقتی مسئله‌ای از وی می‌پرسیدند، اگر نمی‌دانست، چند بار «نمی‌دانم» را تکرار می‌کرد تا شاگردانش نیز از وی یاد بگیرند که اگر چیزی را نمی‌دانند، از گفتن «نمی‌دانم» اکراه نداشته باشند.^۲

۱۰. احترام به پدر و مادر

الف. شیخ عادت داشت که در بازگشت از جلسه تدریس، نخست نزد مادرش می‌رفت و برای به دست آوردن دل او، با وی سخن می‌گفت. هم چنین از حکایت‌های مردم پیشین و زندگی آنان می‌پرسید و مزاح می‌کرد تا مادر را بخنداند، سپس به اتاق عبادت و مطالعه می‌رفت.^۱

ب. مادر شیخ از زنان عابد بود، به گونه‌ای که نامله‌های شب را تا هنگام مرگ ترک نکرد و شیخ،

الف. شیخ چند روزی دیرتر از وقت همیشگی برای تدریس حاضر شد. وقتی سبب را پرسیدند، فرمود: «یکی از سادات به تحصیل علوم دینی مایل گشته؛ ولی کسی حاضر نشده است که برای او مقدمات بگوید، به همین دلیل، من خودم درس او را به عهده گرفته‌ام.»^۱

ب. سیدعلی دزفولی از یکی از خویشاوندانش نقل کرده است: «در نجف اشرف به سبب فقری که داشتم، خدمت شیخ رسیدم و او را از حال آگاه ساختم. شیخ فرمود: در حال حاضر از وجوه شرعی چیزی نزد من نیست؛ ولی نزد فلانی برو و بگو دو سال نماز استیجاری به تو بدهد، پول آنها را برای خود بردار. نمازها را من می‌خوانم.»^۲

۱. همان، ۲۹۱.

۲. سیمای فرزندگان، ص ۳۶۱؛ فقه‌های نامدار، ص ۳۲۹ (به روایت دیگر).

۳. دریای قنات، ص ۴۷.

۴. سیمای فرزندگان، ص ۴۲۸.

است. او باید آنگونه باشد و من باید اینگونه زندگی کنم.^۲

۱۲. شوخ طبعی

شیخ مردی باوقار بود و همیشه هیبت ایشان همه را تحت تأثیر قرار می داد، در عین حال لطایفی نیز از ایشان نقل شده است که دو مورد از آنها نقل می شود:

الف. حاج شیخ مهدی نجفی - که از بزرگان عالمان اصفهان بود، و در مسجد امام، نماز جماعت داشت - می گوید: «شخصی کتابی نوشته و آن را خدمت شیخ آورده بود و می گفت: در نوشتن این کتاب زحمتها کشیده و رنجها برده ام و آن را به ضریحهای مقدس متبرک کرده ام. حال آورده ام تا شما تقریظی بر آن بنویسید». شیخ پس از قدری سکوت، فرمود: «زیبنده بود آن را با آب فرات هم متبرک می نمودی.»^۳

سحرها نخست مقدمات نماز شب مادر را فراهم می نمود، حتی آب وضویش را در صورت نیاز، گرم می کرد، سپس خود به نماز می ایستاد.^۱

۱۱. احترام به دیگران

وقتی یکی از درباریان سرشناس به خدمت شیخ رسید و زندگی زاهدانه ایشان را مشاهده نمود، با تجلیل از شیخ، از حاج ملا علی کنی انتقاد کرد که: «او ثروتمند است و با شما خیلی فرق دارد.» شیخ انصاری خیلی ناراحت شد و فرمود: «باید از این حرفها استغفار کنی. میان من و او خیلی فاصله است. من سرو کارم با طلبه ها است و اگر بخواهم در رفاه زندگی کنم، طلبه ها به درس خواندن رغبتی نشان نمی دهند، باید سطح زندگی من با وضع آنها هماهنگ باشد؛ ولی حاج ملا علی کنی سروکارش با شما سلاطین و اشراف

۲. ابعاد شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۶.

۳. زندگانی و شخصیت انصاری، ص ۱۰۷.

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۰.

با وجود آن همه وجوه شرعی که شیعیان برای شیخ می فرستادند، وی مانند یک فقیر زندگی را می گذراند. حتی اموالی را که به عنوان هدیه به وی می دادند، میان طلاب و نیازمندان تقسیم می کرد

ب. روزی در طبراده (نوعی زورق) بودیم که جناب استاد و برادرش (شیخ منصور) و جمعی از شاگردان استاد و ملا محمد خلیفه (شخصی ساده، پرخور و تنبل) نیز حضور داشتند. آقا شیخ منصور به شیخ عرض کرد: وقت ناهار رسیده است. شیخ فرمود: زود است. دیگری گفت: آقا وقت است. باز ایشان فرمود: زود است. بنده نیز گفتم: آقا وقت است. باز فرمود: زود است. در این هنگام ملا محمد خلیفه

عرض کرد: آقا وقت خوردن است. آن جناب فرمود: حالا اجماع محقق شد. ملا محمد در علم خوردن نظیر سید مرتضی است؛ در عالمان فقه که هرگاه با فرقه ای هم رأی شد، اجماع با آن فرقه محقق می شود.^۱

۱۳. توجه به اهل علم و محصلین شهرستانی

شیخ اعظم انصاری رحمته الله علیه برای آن که به اهل علم و محصلین شهرستانها توجه بیشتری کند و آنها را به حضورشان در شهرستانها تشویق نماید، اجازه نقل سهم امام علیه السلام را تجویز نمی کرد و مخصوصاً سفارش می نمود تا آن را در همان شهر به مصرف محصلین علوم دینی برسانند.^۲

۱۴. مجلس روضه خوانی

یکی از عاداتهای زیبای شیخ که نشان از محبت ایشان به اهل بیت علیهم السلام می باشد، مجلس روضه ای

۱. همان، ص ۱۰۷.

۲. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۰۳.

نکردم. شب دیگر که به حرم مطهر مشرف شدم، شیخ از نزدیک من گذشت و آهسته در گوشم فرمود: شما سهم شاگردان را از این پول بدهید، من باز به خود شما پول می‌دهم. از این پیشامد، دانستم که شیخ از ضمیر من آگاه شده است. از خیال خود برگشتم و مقام شیخ را بهتر شناختم.^۲

ب. مردی خدمت شیخ آمد و از وی چیزی خواست. شیخ فرمود: «نخست آن مقدار پولی را که در فلان جا پنهان و ذخیره کرده‌ای، مصرف کن، سپس هنگام نیازمندی و نداشتن نزد من بیا!» به این ترتیب، آن مرد از گفته خود پشیمان شد.^۳

مرجعیت

صاحب جواهر در روزهای پایانی زندگی‌اش، دستور داد تا مجلسی

بود که هر شب جمعه در منزل خود برگزار می‌گرد و در آخر مجلس به چند نفر عاجز و فقیر اطعام می‌داد.^۱

۱۵. آگاهی از باطن دیگران

در این باب دو مورد را ذکر می‌کنیم:

الف. شیخ محمد حسین کاظمی می‌گوید: «در نخستین روزهای ریاست عامه شیخ، پس از نماز عشا داخل حرم مطهر می‌شدم و پشت به در حرم و رو به ضریح مطهر، به دیوار تکیه می‌کردم و زیارت می‌خواندم. شبی شیخ مرا در حرم دید. آهسته کیسه پولی در دستم نهاد و فرمود: نصف مبلغ برای خودت باشد و بقیه را میان شاگردانت تقسیم کن. وقتی به خانه بازگشتم و پول را شمردم، دیدم همه آن با قرضی که بر ذمه‌ام بود، برابر است. با خود گفتم تمام آن را به طلبکار خود می‌دهم و کم‌کم نصف آن را به شاگردان می‌رسانم. این فکر را به کسی اظهار

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، شیخ محمود عراقی میمنی، دار السلام، تهران، اسلامیه،

۱۳۷۲، ص ۵۵۱.

۳. همان، ص ۱۲۶.

۱. همان، ص ۱۰۶.

تشکیل شود و همه عالمان تراز اول نجف در آن شرکت کنند.^۱

مجلس در محضر صاحب جواهر تشکیل شد؛ ولی شیخ در میان حاضران نبود، صاحب جواهر گفت: «شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید» پس از جستجو، او را در گوشه‌ای از حرم یا صحن شریف دیدند که رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می‌کند. سپس شیخ را به آن مجلس راهنمایی کردند.

صاحب جواهر، شیخ را بر بالین خود نشاندد. دستش را گرفت و بر روی قلب خود گذاشت و گفت: «الآن طابَ لِي الْمَوْتُ» اکنون مرگ بر من گوارا است. سپس به عالمان مجلس فرمود: «هَذَا مَرْجِعُكُمْ مِنْ بَعْدِي، ایشان پس از من مرجع شما خواهد بود.» بعد به شیخ فرمود: «تو هم از احتیاط کردن - در مقام فتوا - کم کن؛ زیرا دین مقدس اسلام سهل و آسان است.»

ناگفته نماند این کار صاحب جواهر، برای معرفی بیشتر شیخ بود؛ وگرنه، در مرجع شدن کسی، تعیین مرجع قبلی شرط نیست.

شیخ با سعید العلمای مازندرانی در کربلا هم‌درس بود و او را در آن وقت از نظر علمی بر خود ترجیح می‌داد. بدین سبب، پس از درگذشت صاحب جواهر، از فتوا دادن خودداری کرد و در نامه‌ای به سعید العلمای نوشت: «هنگامی که شما در کربلا بودید و با هم از محضر شریف‌العلمای بهره می‌بردیم، فهم تو - از درس استاد - از من بیش‌تر بود، حال سزاوار است به نجف بیایید و این امر مهم (مرجعیت) را به عهده گیرید. سعیدالعلمای در پاسخ نوشت: «آری، ولی شما در این مدت در آنجا مشغول تدریس و مباحثه علمی بوده‌اید و من در اینجا گرفتار امور مردم هستم و شما در این امر از من سزاوارترید.»^۲

۲. سیمای فرزندگان، ص ۱۳۶ - ۱۳۷ و دریای

فقاقت، صص ۵۹ - ۵۸.

۱. همان، ص ۹۵.

خطیر است. مرا از لغزش و اشتباه و عمل نکردن به وظیفه نگاه دار و در طوفانهای حوادث روزگار همواره راهنمایم باش، وگرنه از زیر بار مسئولیت فرار خواهم کرد و آن را نخواهم پذیرفت.»^۱

وفات شیخ

شیخ اعظم انصاری رحمته الله در شب ۱۸ جمادی الثانیه سال ۱۲۸۱ هـ. ق. در نجف اشرف درگذشت.^۲ این شخصیت بزرگ اسلامی که تمامی عمر شریفش را در پاسداشت علوم و آثار اهل بیت علیهم السلام و تعلیم و تربیت شاگردان بیشماری صرف کرد، پس از ۶۷ سال زندگی پربار، دیده از جهان فرو بست و دنیای اسلام را داغدار نمود.^۳

پس از رسیدن نامه سعیدالعلما، شیخ به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشرف شد و از آن حضرت خواست که او را در این امر بزرگ یاری کند و از لغزش و خطا نگاه دارد. یکی از خادمان حرم مطهر امیرمؤمنان علی علیه السلام می گوید: «مثل همیشه، ساعتی پیش از طلوع فجر برای روشن کردن چراغهای حرم مطهر به انجا رفتم... ناگهان از طرف پایین پای حضرت امیر علیه السلام صدای گریه ای بلند و جان کاه و ناله ای سوزناک به گوشم رسید. بسیار شگفت زده شدم که این صدای کیست؟ آهسته پیش آمدم تا از جریان آگاه شوم، ناگهان دیدم شیخ انصاری صورتش را بر ضریح مقدس گذاشته است و می گرید و به زبان دزفولی با سوز و گداز به امام علیه السلام می گوید: آقای من! مولای من! یا ابالحسن! یا امیرالمؤمنین! این مسئولیتی که اکنون بر دوشم آمده است، بس مهم و

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. فقهای نامدار، ص ۳۲۷.

۳. دریای فقاقت، ص ۷۰ (از این اثر در این مقاله بسیار بهره برده ام).

فاضل عراقی می نویسد: «نزدیک زمان درگذشت شیخ، در خواب دیدم که از تپه بزرگی در سمت قبله صحن مطهر می گذرم و چون برای احترام قبه مطهر به سوی آن توجه کردم، دیگر آن را ندیدم، بسیار شگفت زده شدم. سپس دیدم سید جلیلی نزد من ایستاده است. او سبب شگفتی مرا پرسید، وقتی علت آن را گفتم، پاسخ داد که به زمین فرو شده است. گفتم: پس چه خواهد شد؟ گفت: اشکالی ندارد، آن را بدون عیب از زمین بیرون می آورند. چون برخاستم، دانستم که شیخ به زودی وفات خواهد کرد. و ریاست شرعی هم به کسی همتا و مانند خود شیخ در کمالات علمیه و عملیه منتقل خواهد شد. پس از مدتی شیخ درگذشت و جناب میرزای شیرازی مرجع شیعه گردید.»^۱

شیخ راضی علی بیگ (از شاگردان صاحب جواهر و از عالمان نجف)، ملا محمد طالقانی، مولا علی محمد طالقانی و مولا علی محمد خوبی، پیکر شیخ را در کنار رودخانه نجف غسل دادند و حاج سید علی شوشتری که وصی شیخ نیز بود، بر جنازه اش نماز گزارد. پیکر شیخ انصاری در صحن مطهر امام علی علیه السلام و در جوار آرامگاه شیخ حسین نجفی (از شاگردان علامه بحرالعلوم که در زهد و تقوا و عبادت مانند شیخ بود) به خاک سپرده شد.^۲

مردم از همه جا برای تشییع جنازه شیخ به غسل خانه روی آوردند. به گونه ای که از آنجا تا نجف جمعیت انبوهی گرد آمده بود.^۳

۲. همان، ص ۱۷ - معارف الرجال، حرز الدین،

محمد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵

هـ. ق، ص ۴۰۴.

۳. معارف الرجال، ص ۴۰۴.

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۶۹.